

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره قاعده فراغ و تجاوز به این جا رسید که آقایان متعرض صوری شدند. عرض کردیم ابتدائاً همان صورت معروف التفات و عدم التفات بود. بعد باز این را بیشتر کردم باز کردم صور دیگری را هم اضافه کردم بحث سر این شد که آیا در تمام این موارد قاعده فراغ مثلاً جاری می شوند یا جاری نمی شوند؟ این مثال ها همه قاعده فراغ هستند.

حالا من از آن صور یک صورتش که همچنین واضح بود یک صورت را نقل می کنیم بقیه صور هم حکمش همان طور است. آن صورت این طوری بوده که ایشان نماز خوانده بعد از نماز شک می کند که نمازش درست بود یا نه، به خاطر مراعات قبله. نمی داند رو به قبله بوده یا نه. لکن از طرف دیگر الان از او می پرسند اصلاً می گوید منی نمی دانم در این اتاق به کدام طرف نماز خواندم. یک نمازی خواندم نمی دانم کدام طرف بود. طرفش هم تشخیص نمی دهد غیر از این که بدون قبله بود یا نبود. نمی داند به دست راست نماز خواند یا به دست چپ نماز خواند. لکن می داند نماز خواند شک می کند این نماز درست است یا نه، آیا قاعده فراغ در این جا جاری می شود؟ می شود به قاعده فراغ حکم بکنیم یا نه؟

عرض شد که مرحوم نائینی اشکال فرمودند منشا اشکال هم این گرفتند که آیا قاعده فراغ اماره باشد یا اصل عملی. البته اشاره کردند و نتیجه نهایی این شد که اگر اصل عملی باشد جاری می شود، اماره باشد جاری نمی شود و صور دیگری که ایشان اشکال داشتند و عرض شد که مرحوم آقازیا می گفتند در این صور هم قاعده فراغ جاری می شود. تعبیرشان هم اطلاق دلیل بود، اطلاق دلیل اقتضا می کند که قاعده فراغ جاری بشود.

عرض کردیم ظاهراً عبارات مشهور فقها هم به همین مطلب دلالت دارد، مشهور فقها هم این است که قاعده فراغ جاری می شود. عرض کردیم هم مرحوم آقای نائینی اجمالاً در این جا متعرض شدند و بعد در طی بحث هم کاملاً و واضحاً تحلیل فرمودند. نه ایشان

نه مرحوم آقازیا لکن تحلیل نکردن یا چاپ نشدن را اگر فرض کنیم در درس فرمودند معنایش این نیست که در ذهن این ها مطلب نبوده. ما گاهی اوقات آن مطالبی را که در ذهن آقایان هست این را باز می کنیم و تحلیل می کنیم. عرض کردم در همین مثال، مثال های بقیه هم روی همین حساب بشود، در همین مثال که نماز خوانده و نمی داند که اصلا به کدام طرف نماز خوانده، نمی داند نمازش رو به قبله بود یا نه، صحیح بود یا نه. آیا قاعده فراغ جاری می شود یا نمی شود؟ عرض کردیم چهار احتمال هست در حقیقت قاعده فراغ. احتمال اول این که حکم تعبدی باشد، اصلا ربطی به اصول عملیه نداشته باشد که این توضیحاتش گذشت و دیگر تکرار نکنیم. عرض کردیم طبق این احتمال باید دید آیا دلیل قاعده فراغ مثل کل ما مضی من صلو تک و طهورک آیا قاعده فراغ اطلاق دارد یا نه؟ این جا بحث در سر اطلاق و انصراف است یعنی نکته فنی این است که آیا قاعده فراغ اطلاق دارد و این جا را می گیرد؟ یا قاعده فراغ انصراف دارد مثل این مورد را که شما حتی تشخیص جهت را الان نمی توانید بدهید این مورد را نمی گوید و عرض کردیم انصافا ظاهرا عبارت آقازیا هم تمسک به اطلاق کرده است. اطلاق را عادتا این جا می آورند. حالا ایشان در اصل عملی هم اطلاق تصور می کند. عرض کردیم ما باشیم و ظاهر مطلب که خب اطلاق دارد و ادعای انصراف احتیاج به دلیل دارد. من نکته انصراف را بعد بیان می کنم پس بنابر وجه اول که این خلاف ظاهر کلمات متاخرین اصحاب ماست که قاعده فراغ را جز اصول عملیه گرفتند و قاعده فقهی گرفتند، مسئله فقهی نگرفتند.

احتمال دوم این است که ما قائل باشیم جز اصول محرز است، جز اصول تنزیلی است، جز اصول احرازی است. نسبت به اصل محرز بودن توضیحاتش گذشت. اصل محرز اصولا کیفیت اصل این طوری است که شما فرض می کنید یک واقعی هست فرض می کنید که شما به این واقعیت نرسیدید. حالا که نرسیدید چکار بکنید؟ عرض کردم ما جعل وظیفه در این صورت را اصطلاحا اصل عملی می گوئیم. آن وقت عرض شد که اصل عملی هم به دو قسم تقسیم می شود: یا تصرف در موضوع می کند یا فقط صرف حکم است، تصرف در موضوع مثلا شما گوشتی از بازار خریدید بیاید بگوید چون شما از بازار مسلمان ها خریدید این مذکی است. این تصرف در موضوع است. اصطلاحا این را اصل محرز می گویند و اما اصل محرز آن است که نه، تصرف در موضوع نمی کند. فقط جعل

.....

وظیفه می کند. می گوید از بازار گوشت خریدم می گوید بخور. یک دفعه می گوید بخور این را اصطلاحاً ما اصل غیر محرز می گوئیم. یک دفعه می گوید این مذکی است. البته هر دو امکان دارد، این بحث را دقت بکنید، هر دو امکان دارد، به قول آقایان مقام ثبوت. در مقام ثبوت هر دو امکان دارد لکن ممکن است به لحاظ قانونی فرق بگذارد. آن جایی که بگوئید بخور فقط همین اثر مرادش باشد، مثلاً آیا این گوشت را می توانم بفروشم یا نه؟ دیگر ساکت است. گفت بخور. اما اگر گفت این مذکی است جمیع آثار بار می شود یعنی می توانی توش نماز بخوانی، می توانی بفروشی، جمیع آثار بر او بار می شود. این به لحاظ قانونی و به این لحاظی که من خدمتتان عرض کردم شما می توانید خودتان هم جعل وظیفه بکنید. یعنی اگر در یک مقامی قرار گرفتید که قانونگذاری باشد مثل مجلس یا بنا بر ولایت فقیه. این دو نحوه با همدیگر فرق می کنند. آن وقت ما از کجا بدانیم که اصل محرز است؟ کرارا مرارا عرض کردیم که راهش مقام اثبات است یعنی باید به لسان دلیل نگاه کرد. هر چه در مقام لسان اثبات آمد همان ثبوت است، چرا؟ چون این اصول ثبوت ندارند، مفروض این است که واقع است نمی داند. نحوه جعل که عرض کردیم در باب امور اعتباری مهم ترین نکته این است که به مقدار ابراز، اعتبار می شود. در جایی که جمله، جمله خبری است به مقدار واقع اخبار نمی شود. ممکن است اخبار شما جزئی از واقع باشد، ممکن است دروغ باشد بیش از واقع باشد اما در مقام انشاء شما هر چه را که ابراز کردید به همان مقدار اعتبار شده است. این که عالم اعتبار را اوسع یا اضیق از مقدار اعتبار بگیریم این خلاف ظاهر است. این یک بحث بسیار اساسی در ادراکات اعتباری است که سابقاً در بحث مکاسب هم مجبور شدیم که عبارت مرحوم علامه را هم در اصول فلسفه بحث ادراکات اعتباری ایشان را اجمالاً متعرض بشویم. این توضیحات گذشت.

و باز هم گذشت که اصولاً در مقام جعل اصل نکته ای به نام ثبوت وجود ندارد. نکته ای که وجود دارد ارتکازات عقلانی است یعنی معقول بودن مطرح نیست. مقبول بودن مطرح است چون واقعیت که ندارد. یا در مقام علم شما نمی دانید. یا واقعا نیست یا در مقام علم نمی دانید. در این دو تا می آید اعتبار می کند، این اعتبار او به مقداری که اعتبار کرده است. بله اگر اعتباری بکند که اصولاً

کلا مثلاً غیر مقدور است این معقول نیست. به استثنای این قسمت در مقام ابراز امر اعتباری در اصول عملیه آن جا مقبولیت مطرح است، نحوه مقبولیت را هم عرض کردیم و کیفیت کار و تحلیلش را عرض کردیم.

شما می آئید در نظر می گیرید که واقع برایتان مجهول است. می آئید آن صور ذهنی ای که دارید آن ها را پهلوی هم می گذارید، از آن صور ذهنی یک چیزی را ابداع می کنید، اصل عملی ابداع می شود. عرض کردیم متعارف عقلاً یک رابطه ای باید بینشان باشد پس شما یک داده های ذهنی دارید و یک مطلب مجهول دارید، بین آن داده های ذهنی با مطلب مجهول باید یک رابطه برقرار بشود مثلاً شما این گوشت گوسفند را از بازار مسلمان ها از دست قصاب مسلمان گرفتید. این داده های ذهنی شماست. آن وقت در نقطه مقابل نقطه مجهول این است که آیا این مذکی هست یا نه؟ یا این قابل مصرف هست یا نه؟ این جا این شخص می آید این داده ها را پهلوی هم می گذارد می گوید گوشت است، گوشت احتیاج به تذکیه دارد در نزد مسلمان و این بازار، بازار اسلامی بوده. این شخص مسلمان بوده.

از مجموعه این داده ها نتیجه می گیرد که این را ابداع می کند نه نتیجه عقل نظری، عقل عملی. ابداع می کند. می گوید پس این مذکی است، این جعل است. اصل عملی این است. کیفیت جعل اصل عملی این است مثلاً در باب قاعده تجاوز که الان محل کلام ماست شخصی در حال نماز است، در حال سجده است شک می کند رکوع انجام داده یا نه. این داده های خودش را پهلوی هم می گذارد می گوید من در حال نماز بودم، در حال نماز اجزائی دارد، در حال نماز این اجزاء ترتیبی دارند. طبق این تعریف اول قرائت است بعد رکوع است بعد سجود است، من از حال خودم می دانم قرائت را انجام دادم الان هم در حال سجودم. ببینید این داده ها را پهلوی هم می گذارد. نقطه مجهول رکوع است. رکوع انجام شد یا نه؟ آن مجموع داده ها را پهلوی هم می گذارد این اصلاً کیفیت جعل اصل این طور است لذا بعد از این که این داده ها را کنار هم گذاشت که نماز است و نماز ترتیب دارد و من قبل از رکوع را بدم، بعد از رکوع را هم انجام می دهم. آن نقطه مجهول این وسط رکوع است، این جا می آید شارع ابداع می کند می گوید بلی قد رکعت، بله شما رکوع انجام دادید. این بلی قد رکعت اخبار نیست چون شک دارد. این بلی قد رکعت ابداع است، این اصل عملی

.....

است. اسم این را قاعده تجاوز گذاشتند. یک دفعه می گوید نه نمی خواهد بگوید تو رکوع کردی یا نه بلکه می گوید فامض فی صلوٰتک. اگر گفت فامض فی صلوٰتک اصل غیر محرز می شود. اگر گفت بلی قد رکعت می شود اصل محرز، فرقی که این است و این را دقت بکنید این نکته به خاطر این است که می آید طبق یک ضوابطی حساب می کند مثلاً شما می بینید یک قطره خون در دو تا از اناء افتاد. ممکن است بگوید هر کدام از این اناء ملاقی نجس است. ممکن است که بگوید در هر کدام از این اناء توش خون افتاده است. این اعتبارش ممکن است. اما آنی که بیشتر مناسب با ارتکازات عقلائی است اثبات خون نیست، آنی که بیشتر مناسب با ارتکازات عقلائی است اجتناب از این دو تاست. از هر دو اجتناب بکن یعنی اصل غیر محرز که اسمش احتیاط است لذا بنای اصحاب بر این است که اگر این شیء سابقاً نجس بود الان استصحاب نجاست کردیم مثلاً مایع سابقاً نجس بودیم استصحاب نجاست که عبای شما، دست شما به آن خورد نجس می شود اما در باب احتیاط دست شما، عبای شما به یکی از دو طرف علم اجمالی خورد نجس نمی شود، هر دو اصل عملی اند. هم وجوب اجتناب اصل عملی است هم استصحاب بقای نجاست اصل عملی است لکن در استصحاب اصل محرز است، می گوید این نجس است. در احتیاط نمی گوید این نجس است، می گوید این یجب الاجتناب. این یجب الاجتناب یک اثر دارد و این نجس اثر دیگر دارد. چون در استصحاب توسعه علم است چون معانی مختلفی در استصحاب بود. توسعه علم شماس، اگر علم داشتید که نجس است الان هم تنزیلاً علم دارید. در باب استصحاب شاید ما شانزده هفده تا معنا برای استصحاب و قاعده الیقین لا یزول بالشک که سنی ها این تعبیر را دارند، هفده هجده تا معنا من حیث المجموع برای این ها ذکر کردیم. گفتیم صحیح تر در باب استصحاب مناسب با ارتکازات عقلائی این است که یک نوع تنزیل است، اصل تنزیلی است، می آید علم به حدوث را در بقا توسعه بدهید، حقیقت استصحاب این است. علم را در مرحله بقاء علم می بیند پس شما علم داشته باشید که نجس است اگر با آن ملاقات کرد.

اما در این جا در باب احتیاط نجس نگفت بلکه گفت یجب الاجتناب یعنی اصل غیر محرز، اصل عملی صرف. و اما اگر بخواهد تصرف در موضوع بکند ممکن است لکن تناسباتی پیش عقلاً هست طبق آن تناسبات جلو می روند. این طور نیست که هر وقت در

.....

حال سجده باشد شک در رکوع بکند بگوید من رکوع انجام دادم. مثلاً در نماز آیات نماز را خواند حالا در سجده است بعد از نماز دارد یک سجده ای می کند. می گوید آیا قبل از سجده من رکوع انجام دادم یا نه؟ خب چون نماز آیات نه رکوع دارد و نه سجده. ربطی ندارد. چیزی ندارد که بخواهد ابداع رکوع بکند. یا سجده ای انجام می دهد شک می کند که اصلاً در نماز هست یا نه. اصلاً نیت نماز کرد یا نه. این جا می تواند ابداع رکوع بکند؟ نه. چون باید اول حالت نمازی احراز بشود. قبل و بعد احراز بشود. ممکن است بگوید تعبداً، ممکن است، امکان دارد اما ارتکازات عقلائی با آن مساعد نیست.

پس بنابراین این معیار و ضابطه آن شا الله روشن شد، معیار و ضابطه این است که شما یک واقعی را فرض می کنید، آن واقع مجهول برای شماست، یک داده های ذهنی دارید طبق این داده های ذهنی امری را ابداع می کند که این اسمش اصل عملی است. قاعده فراغ و تجاوز را اگر بگوییم حکم نیست اصل عملی است به این معناست. آن وقت اگر ما این را محرز بدانیم، یعنی چه محرز؟ یعنی شما از نماز فارغ شدید شک می کنید که این نمازتان صحیح بود یا نه، نماز هست انجام داده شد شک می کنید صحیح بود یا نه، شارع می آید تصرف می کند می گوید چون تمام شد بنا بگذار که صحیح بود. این تصرف شارع است، ابداع شارع این است پس بنابراین اگر ما آن را اصل محرز گرفتیم آن می آید صحت نماز را، این عمل را، کل ما مضی من صلواتک و طهورک شما نماز خواندید نمی دانید صحیح است یا نه، این داده های ذهنی، می گوئید نماز که خواندم، الان هم از آن نماز فارغ شدم وسط نماز نیستیم. از آن نماز در آمدم، عمل تمام شده می گوید شارع شما را بنا می گذارد به این که این کار درست است پس اگر این طور شد طبق قاعده حکم به صحت صلوٰة بکنیم ولو هنوز تشخیص نمی دهد به کدام طرف نماز خوانده است.

این جا یک شبهه پیش می آید آن شبهه را باید حل بکنیم، آن شبهه این است که شما می گوئید من حکم به صحت نماز می کنم. منشأ اشکال در صحت نماز چیست؟ من رو به قبله نماز خواندم یا نه؟ از آن طرف داده های ذهنی که هست من نمی دانم اصلاً کدام طرف نماز خواندم. من نمی دانم کدام طرف نماز خواندم. اگر این معلوم را بگذارم من نماز خواندم درست، نمی دانم اصلاً کدام طرف بود، شک می کنم رو به قبله بود یا نه، وقتی اصلاً طرف را ندانستم این داده ذهنی نمی آید بگوید نماز صحیح است چون من

.....

اصلا جهت را نمی دانم. تصور بکنید! سوال این است که با این داده ذهنی شما می توانید حکم به صحت نماز بکنید؟ مگر بنا نشد داده های ذهنی را پهلوی هم بگذارید؟ داده ذهنی شما من نماز خواندم قبول. از نماز هم فارغ شدم قبول، شک شما چیست جهل شما، رو به قبله بود یا نه؟ خیلی خب. این منشاش است. چرا؟ به کدام طرف نماز خواندید تا ما محاسبه بکنیم؟ می گوید اصلا نمی دانم کدام طرف نماز خواندم. اصلا نمی دانم کدام طرف نماز خواندم. آیا با وجود این شک که اصلا نمی داند کدام طرف نماز خوانده این داده های ذهنی حکم به صحت نماز می کند؟

پرسش: این جا بحث صحیح و اعمی پیش می آید؟

آیت الله مددی: نه

پرسش: این جا هم شرائط مثل اجزاست. در اجزا می گوید رکوع انجام دادم، این جا می گوید من قبلش حتما رو به قبله نماز خواندم

آیت الله مددی: از کجا حتما؟ شک دارد.

پرسش: چطور در رکوع ما می گوییم من حتما رکوع را انجام دادیم؟

آیت الله مددی: این ظرافت کار را دقت بکنید، آن جا می داند نماز می خواند، آن جا می داند نماز ترتیب دارد. آن جا می داند قبل از رکوع انجام داده، آن جا می داند بعد از رکوع انجام داده.

پرسش: این جا هم می داند نماز شرائطی دارد. قبلا انجام می داده حالا هم حتما انجام داده

آیت الله مددی: اما الان اصلا نمی داند کدام طرف نماز خوانده، روشن شد اشکال نائینی سر چیست؟ البته بعد به اصل عملی و این ها می اندازد ولی این با اصل عملی حل نمی شود.

پرسش: مبهم ۲۰:۱۵

آیت الله مددی: آن برای حکم فقهی خوب است.

این جا چون ابداع است، من شما را به ارتکازات عقلائیتان بر می گردانم . با این شک شما می توانید؟ با این که اصلا نمی دانید کدام طرف نماز خواندید.

پرسش: قبله اگر نباشد اصلا معلوم نیست نماز احراز شده باشد؟

آیت الله مددی: آهان، این یک مشکل را درست می کند.

اشکال مرحوم نائینی در حقیقت، یعنی آقای خوبی که راه دیگری دارد یعنی با اصل عملی بودن، البته ایشان روی مسئله اماره رفت، به نظر من بحث اماره نیست.

جواب مطلب را خوب دقت بکنید، این جا ظرافت کار، چون بزرگان ننوشتند ما می خواهیم تاسیس اصل بکنیم برای این که در اصول به درد شما بخورد:

نکته فنی کار کجاست؟ نکته فنی کار این است که ما عرض کردیم در باب اصول لحاظ می کند، روی لحاظ می آید جعل و ابداع می کند لذا کرارا عرض کردیم اینی که در کتاب رسائل آمده آقایان هم نوشتند الشک إن لوحظت حالة السابقة که استصحاب است و إلا یا براءت یا احتیاط یا تخییر است. این که ایشان فرموده را عرض کردیم در اصول همیشه لحاظ است نه در استصحاب. اصلا اصول بدون لحاظ معنا ندارد چون واقعیت ندارد. این نکته را دقت بکنید، این طور نیست که در اصول فقط در استصحاب لحاظ است. در استصحاب لحاظ حالت سابقه است، در بقیه اصول شما صحبت از لحاظ دیگری می کنید. ظاهرش این است که إن لوحظ، باید ایشان می گفت و إن لم یلاحظ و لوحظ کذا، این طوری باید می گفت مثلا شما در احتیاط چه چیزی را لحاظ می کنید؟ یک قطره خون در این دو تا افتاد. علم شما هم در این جا طریقی است نه موضوعی چون اگر علم موضوعی شد یعنی معلوم النجاسة هم این اجتناب از آن لازم نیست هم آن. یعنی باید شما این نکات را در نظر بگیرید بگویید این جا احتیاط است. نسبت هم علی حد سواء باشد و إلا اگر یک طرف نود و پنج درصد باشد، یک طرف پنج درصد، به قول آقایان علم اجمالی منحل می شود پس این مجموعه امور را دید یک قطره افتاد، علم هم طریقی است و موضوعی نیست و نسبت بین دو تا مساوی است با این لحاظ می گوید يجب

الاجتناب عنه. ابداعش مال این است پس شما در باب اصول همیشه لحاظ دارید. خوب دقت بکنید نکته فنی در این جا کجاست؟ چرا مرحوم آقاضیا با مرحوم آقای نائینی؟ عرض کردم اگر نوار های قبل را هم گوش بکنید گفتم خوب تحلیل نکردند. به نظر من تحلیل دقیق این است که چون در این جا مسئله ابداع است، اعتبار است، هر دو معقولند، این ابداع را تصور بکنید یک دفعه می آید کل عمل را نگاه می کند دیگر به اجزاء کاری ندارد، می گوید این عمل مشکوک الصحة است شما حکم به صحتش بکن، این یک برداشت از قاعده فراغ است.

یک دفعه می آید نه وقتی می خواهد عمل را نگاه بکند منشا شک را نگاه می کند، منشا جهل را هم نگاه می کند، می گوید منشاش قبله است، تو که الان طرف را نمی دانی، اگر طرف را نمی دانی چه چیزی را ادعا بکند؟ یک دفعه شما در قاعده فراغ خود عمل را نگاه می کنید آن منشا شک را حساب نمی کنید این یک حالت است. یک حالت این است که شما می آئید کل عمل را نگاه می کنید می گوید منشا شکش قبله است، من از قبله ام هیچی نمی دانم، اصلا به کدام جهت نماز خواندم را نمی دانم، اصلا چکار کردم سوال کردم سوال نکردم هیچیش را نمی دانم. بلند شدم نماز خواندم. منشا شک در صحت قبله است، ببینید! وقتی قبله منشا شک و هیچی از آن در ذهنش نیست این جا ممکن است بگوید آن مجموع که حکم به صحت باشد نمی آید، در حقیقت آن چه که در ذهن نائینی و مرحوم آقاضیاست این است. در حقیقت مرحوم آقاضیا می خواسته بگوید بابا شما در این قاعده کل را نگاه بکن، به جزء حساب نکن. او می خواسته بگوید کل را نگاه بکن منشا شک جزء است لحاظ بکن. آیا هر دو؟ هر دو هم ممکن است، در مقام اعتبار هر دو ممکن است. هر دو ممکن است. ممکن است کل را، اگر کل را نگاه بکند آقاضیا گفت اطلاق، مراد از اطلاق آقاضیا این است که اگر کل را نگاه کردید حکم به صحت می کنید، چرا؟ چون عنوان ما ماضی من صلوتک و طهورک - دقت بکنید این مطلب خیلی ظریف است - اما اگر شما کل را نگاه کردید در عین حال آن جزئی هم که مشکوک بود نگاه کردید. آن داده را اول باید درست بکنید، آن داده الان مشکل دارد چون شما اصلا جهت را تشخیص نمی دهید.

پس نکته فنی به ذهن این حقیر سراپا تقصیر این است، نکته فنی این است که کل را بما هو کل دیده یا کل را که دیده آن جز در ضمنش یا شرطش هم دیده است؟ منشا شک آن جا را دیده؟ آن جا را هم باید درست بکند و إلا اگر درست نکرد در کل گیر می کند.

پرسش: بحث صحیح و اعمی است؟

آیت الله مددی: بحث صحیح و اعمی نداریم، حالا صحیح هم باشد.

پس آن چه که در ذهن مرحوم نائینی است در حقیقت در ذهن مبارک ایشان این بوده که اگر می خواهد کل را ببیند باید کل را به لحاظ شرط ببیند، شرط اگر وضع روشنی ندارد خواهی نخواهی آن کل هم وضع روشنی ندارد، نمی تواند ابداع بکند. آقاضیا هم که اتلاف می گوید مرادش این است که این آمده کل را دیده، کل ما مزی من صلوتک، نماز خوانده، عنوان نماز صدق کرد پس بنابراین درست است، دیگر کار ندارد که منشا شک قبله بود قبله را هم شما الان تشخیص نمی دهید، اصلا جهت را تشخیص نمی دهید و من فکر می کنم هر دو امکان دارد راه علاج قصه رجوع به لسان دلیل است. اگر در لسان دلیل بعد از قاعده فراغ آمد آن نکته محل شک را که جزء است یا شرط است بیان کرد معلوم می شود کل را بما هو کل ندیده است، اگر بیان نکرد کل ما مزی من صلوتک و طهورک پس این نماز درست است.

پرسش: اصول اگر مقبولیت شرط است مگر می شود چند تا چیز مقبول بشود؟

آیت الله مددی: دو تا لحاظ می شود بکند، هر دو را می شود لحاظ بکند. صد تا لحاظ می تواند بکند و لذا عرض کردیم بیشتر می شود. ممکن است یک صورتی را هم اعتبار بکند که مقبول هم نباشد چون مقام اعتبار است مخصوصا روی تفسیر عبد و مولا. اما عرض کردم انسجام قانونی اقتضا می کند مقبولیت را. این هر دو الان مقبول است هیچ کدام مشکل ندارند، بیاید کل را لحاظ بکند بگوید من کار به جزئش ندارم، نماز خواندید مشکوک است حکم صحت می کند.

پرسش: معلوم نیست نماز خوانده، اصل این احراز نشده

آیت الله مددی: چرا مسلم نماز خوانده است، قصد نماز که داشته

پرسش: قبله را نمی داند

آیت الله مددی: خب ندانسته باشد، نماز که خوانده مثل سجود، لا صلوة احدکم ثلاثة اثلاث، ثلث طهور و ثلث رکوع. شک در رکوع

دارد. در همه جا همین طور است. پس دقت کردید نکته فنی چه شد؟ به نظر من نکته فنی که مرحوم آقاضیا

پرسش: اگر دلیل جزء را نظر بکند مثلاً چجوری می شود؟ چه باید بگوید؟

آیت الله مددی: سوال می کند که تو ببین به کدام قبله نماز خواندی. قبله را از کی سوال کردی؟ اگر این طوری گفت جز را نگاه

کرده است، اگر آمد گفت نماز خواندی درست است کل را نگاه کرده است.

پس بنابراین به ذهن ما چون ابداع است هر دو امکان دارد. مراد از آقاضیا اطلاق دلیل مرادش این است که یعنی این اطلاق آمده کل

را نگاه کرده نه به لحاظ جزء یا شرط. شما دیگر لحاظ جز و شرط نکنید. کل ما مضی من صلوتک و طهورک، تو نماز خواندی

درست است. روشن شد؟ از این بیانی که این جا کردیم به درد انصراف هم می خورد. آن بحث انصراف را گفتم که بعد توضیح می

دهم. در باب انصراف آیا لسان دلیل اگر ما حکم گرفتیم انصراف دارد یا نه؟ مراد از انصراف وقتی می گوید تو شک در نماز داری

یعنی آن جزء را نگاه می کند، آن شرط را نگاه می کند، اگر تو شک داری به لحاظ جزء و به لحاظ شرط. یا بگوییم انصراف ندارد

اطلاق دارد یعنی اصلاً کاری به آن ندارد، فقط به عنوان نماز نگاه می کند پس اگر کسی قائل به انصراف شد بهترین نکته انصراف

این است. چه می خواهد بگوید؟ بگوید آن دلیلی که می گوید نمازت درست است انصراف از این جا دارد، مرادش جایی است که در

جزء عمل واضح باشد. شما وقتی اصلاً قبله را نمی شناسی اصلاً نمی آید. آن دلیلی که می گوید اطلاق دارد می گوید نظر به جزء و

شرط ندارد، نظر به نماز دارد، می گوید تو نماز خواندی شک داری نمازت درست است، اصلاً نظر ندارد. پس این نکته به درد

انصراف هم خورد.

پس نکته اساسی به نظر بنده صاحب تقصیر این است که آیا در مقام جعل و ابداع یا در مقام حکم نظرش فقط به عنوان صلوة است؟

این نظر مرحوم آقاضیا است و فکر می کنم مشهور هم قائل به این هستند. به ذهن این حقیر صاحب تقصیر هم این معنا می رسد،

نظرش به صلوة است نه نظرش به صلوة به لحاظ جزء و شرط که اگر جزء و شرط مشکل داشت دیگر در صلوة تصرف نمی کند. این راه دوم است که اصل محرز است.

راه سوم: اماره بگیریم مثل مرحوم آقای خوئی. اگر اماره گرفتیم انصافا در این جور جاها قاعده فراغ جاری نمی شود. چرا؟ چون عرض کردیم نکته فارق اساسی بین اماره و اصول این است که در باب امارات شما نظرتان به واقع است، واقع را نگاه می کنید. در باب اصول شما واقع اصلا مجهول است. اصلا فارق جوهری با هم دارند، ابداع، ابداع شماست، شارع و مقنن ابداع می کند یا پدر برای بچه اش ابداع می کند یا مولا برای عبدش. این ابداع است، اصلا با همدیگر فرق دارند. اگر اماره باشد در باب امارات نظر به واقع است، اگر واقع شد الان که نمی داند کدام طرف نماز خوانده است پس چطور بنای به صحت بگذارد؟ وقتی نمی داند به کدام طرف نماز خوانده البته مرحوم نائینی اشکال را این جا آوردند، این درست هم هست لکن عرض کردیم این مطلب جور دیگری باید مطرح بشود حتی اگر اصل محرز گرفتیم دو جور اعتبار امکان داشت اما اگر اماره گرفتیم در اماره نظر به واقع است، متن واقع را می بیند. می خواهد روی آن واقع و طبق آن واقع جری عملی بکند. واقع هم الان برایش مجهول است، اصلا نمی داند کدام طرف نماز خواند. وقتی نمی داند کدام طرف نماز خواند چطور بگوید نماز من صحیح است؟ یک نکته فنی در این جا خدمتان عرض بکنم که آیا در فرض اماره بودن مثل همان اصل محرز دو احتمال هست؟ یکی کل عمل و یکی عمل به لحاظ جزء یا شرط؟ بنا بر فرض اماره این دو احتمال دیگر نمی آید. آن دو تا احتمال بنا بر اصل عملی می آید نه بنا بر اماره، چرا؟ چون اماره نظر به واقع دارد. واقع همیشه به واقعیتش محفوظ است، دیگر نمی تواند بگوید من کل را نگاه کردم شرطش را ندیدم، اگر کل را دید شرطش را هم با آن می بیند، جزء را هم با آن می بیند. چون آن جا متن واقع مراد است، در متن واقع با اعتبار دو تا نمی شود لذا کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم در باب اخبار ممکن است خبر شما اوسع از واقع نباشد یا اوسع باشد یا نباشد، چون واقع به حال خودش محفوظ است، مثلا اگر گفت اگر نبضت تند زد تو تب داری، اگر تب داری نبضت تند می زند، خب سوال می کند کدام یکی علت است می گویند نمی دانیم، این عبارت هر دو را می خورد، هم ممکن است این علت باشد هم ممکن است آن باشد چون واقعیت به حال خودش

محفوظ است، با تعبیر شما واقع عوض نمی شود اما در باب اصول این طور نیست، در باب جهل و اعتبار این طور نیست مثلاً اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر، این معنایش این است که مهمان آمدن علت نان خریدن است. به مجردی که ابراز بکند اعتبار می شود. ممکن است علت نان خوردن در واقع اوسع باشد اما این جا آنی را که قرار داده مهمان آمدن است. ممکن است علتش در واقع اوسع باشد. به این کار نداریم، ما این را الان علت می دانیم یعنی علت متلو ادات شرط است، متلو ادات شرط در جمله شرطیه علت است، ممکن است در واقع هم علت نباشد، معلولان لعله یا معلول باشد یا معلولان لعله، ممکن است. یا علت اوسع باشد، عوامل متعددی منشا نان خریدن باشد اما وقتی که گفت مهمان آمد نان بخر معنایش این است که از آن. پس بنابراین بنا بر فرض اماره دو تا احتمال نیست یعنی اگر گفتیم این اماره است تو نمازت صحیح می دانی این صحیح دانستن و دیدن صحت یک امر واقعی است، اگر شما در شرطش اصلاً نمی داند کدام طرف، واقعی را احراز نکردید، دیگر شما نمی توانید بگویید که واقع این است که نماز درست است. چون شما در متن واقع اصلاً جهت قبله را نمی دانید. نه این که نمی دانید، هیچی نمی بینید. حتی آن جهتی را هم که به آن نماز خواندید نمی بینید لذا خوب دقت بکنید بنا بر فرض اماریت دو تا احتمال نیست. یک احتمال بیشتر نیست.

پس بنا بر فرض اماریت در این صوری که مرحوم نائینی فرمودند قاعده فراغ و تجاوز جاری نمی شود.

احتمال چهارم که فقط اصل عملی غیر محرز باشد یا به اصطلاح دیگر اصل عملی صرف باشد، اگر اصل عملی صرف باشد احتمال این که دیگر اصلاً جز را نگاه نکند خیلی قوی تر است. امکان دارد نگاه بکند اما عادتاً نگاه نمی کند، چرا؟ چون می خواهد بگوید بعد از نماز شما شک در صحت نماز کردید توجه نکن برو. دیگر بیاید بگوید شما شکت در رکوع بود، در سجده بود، در قبله بود، آن قبله را جهتش، اصلاً کلاً این ها را نگاه نمی کند. یعنی مناسب با ارتکازات عقلائی بنا بر این که اصل غیر محرز باشد به قول مرحوم آقاضیا حکم به اطلاق است. در اصل محرز چون هر دو معقولند باید از لسان دلیل.

در اصل غیر محرز ارتکازات عقلائی به اطلاق است یعنی ارتکاز عقلائی این است که می گوید تو از نماز خارج شدی اعتنا نکن. از نماز خارج شدی. بیاید بگوید منشا شک این بود اصلاً من نمی دانم قبله کجاست، اصلاً من نمی دانم کدام طرف نماز خواندم. او

اصلا به این ها نگاه نمی کند. خوب دقت کردید؟ چون عرض کردم در باب اصول ارتکازات عقلائی می خواهد پس بنابراین مجموعه احتمالات به ذهن ما چهار تا شد:

۱. حکم تبعیدی باشد، در این جا وجهش این است که اطلاق دارد یا انصراف دارد، منشا انصراف را هم الان عرض کردیم. و گفتیم انصافش اطلاق دارد. اگر در لسان دلیل عنوان صلوة آمد و فرض نکرد منشا شک چیست ظاهرا اطلاق دارد، این راجع به فرض اول

۲. فرض دوم اصل محرز باشد، آن جا هم گفتیم انصافا چون در اصل محرز هر دو امکان دارد و هر دو هم عقلائی است هیچ مشکل ندارد. لکن ظاهر لسان اثبات اطلاق دارد و طبق این نظر در اصل محرز روی کل عمل است، عنوان صلوتی است. شما هم از صلوة فارغ شدید حکم به صحت صلوة پس اگر بعد از نماز شک کرد رو به قبله بوده نمازش درست است یا نه. حتی از او سوال بکنند طبق تبعیدی که به قاعده فراغ است حکم به صحت نماز می کند. فکر هم می کنم مشهور هم فتوایشان بر همین است که آقاضیا فرمود.

۳. صورت سوم و احتمال سوم که اماره باشد که مثل آقای خوئی است، حکم به عدم جریان قاعده فراغ می شود. انصافا طبق اماره حکم به عدم جریان می شود چون باید در او با واقع روبرو بشود در صورتی که اصلا واقع روشن نیست. در این جور جاها نمی تواند تعبد به قاعده فراغ بکند و مخصوصا که بنا بر اماریت قاعده عقلائی می شود، قدر متیقن می خواهد. معلوم نیست عقلا در این جا به قاعده فراغ مراجعه بکنند این جور جاهایی که اصلا نمی داند به کدام طرف نماز خوانده است.

۴. صورت چهارم که اصل غیر محرز باشد بنا بر اصل غیر محرز کاملا واضح است که اطلاق دارد. واضح تر از بقیه اش است. پس چهار تا احتمال است، در سه تا احتمال در این صور قاعده فراغ جاری می شود، حالا به هر نحوی که تصور کردیم، در یک صورت بنا بر اماره بودن جاری نمی شود.